

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۴،
بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۶۷-۱۰۲

تأثیر اوضاع سرزمین دیلم و علویان طبرستان بر ظهور آل بویه با تأکید بر پیش زمینه‌های اقتصادی*

دکتر علی یحیائی

محقق و پژوهشگر تاریخ ایران

Email: ryahyiee@yahoo.com

دکتر علی اکبر کجباف

استادیار دانشگاه اصفهان

Email: aliakbarkajbaf@yahoo.com

دکتر فریدون اللهیاری

دانشیار دانشگاه اصفهان

Email: f.allayari@ltr.ui.ac.ir

چکیده

آل بویه از دیلمیان سرزمین دیلم (خاص) بودند. اما چون شرایط اقتصادی این منطقه چندان مطلوب نبود، ناچار به مانند نیاکان خود و به واسطه مهارت‌های نظامی متأثر از شرایط جغرافیایی زادگاه خود، در لباس پیاده نظام به حکومت‌های گوناگونی همچون علویان طبرستان و زیاریان (در سال‌های ۲۵۰ تا ۳۲۱ ق) پیوستند و بخش مهمی از ساختار نظامی و سیاسی حکومت آنها را شکل دادند. این فرایند نقش مهمی در آشنایی دیلمیان با فضاهاى جدیدتر داشت و در نهایت سبب شد حکومت آل بویه پی افکنده شود. تجربه سال‌ها خدمت در دربار حکومت‌های پیش‌گفته به رفتار نسبتاً هوشمندانه‌تر برخی از امیران آل بویه با عوامل انسانی دخیل در عرصه اقتصاد و استفاده بهتر از توانمندی‌های طبیعی و اداری در قلمرو نسبتاً گسترده آنان انجامید که در حدود پنجاه سال روبه افزایش بود. دستیابی به سرزمین‌ها و منابع جدید درآمد و مدیریت نظام کارآمد دیوان‌سالار در مناطق مرکزی و غربی ایران و عراق موجب شد ساختار اقتصادی آل بویه بر سه مؤلفه کشاورزی، صنعت و بازرگانی استوار شود و پشتوانه دوام حکومت آنان گردد.

کلیدواژه‌ها: آل بویه، دیلم، دیلمیان، علویان طبرستان.

*. تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۰۷/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۸/۱۲/۱۴.

مقدمه

باسورث در آغاز مقاله‌ای در باب تشکیلات نظامی آل‌بویه، بر این باور است که تلاش‌های جسته و گریخته مینورسکی هنوز نتوانسته خاورشناسان را به پژوهشی بایسته درباره آل‌بویه برانگیزد. او علت آن را تأثیرپذیری آنان از وقایع‌نامه‌هایی دانسته که نگرششان به بوییان، برجسته‌ترین دودمان دیلمی «در بهترین حالت خالی از شور و شوق و در بدترین حالت آشکارا محکوم کننده است» (Bosworth, 143). پژوهشگری دیگر بر این باور است که مورخان معاصر عرب بدان سبب به آل‌بویه بی‌توجه‌اند که آنان ایرانی و شیعه بوده‌اند. همو می‌نویسد، آل‌بویه در نظر محققان ایرانی تحت‌الشعاع سامانیان و صفویان قرار گرفته‌اند و پژوهشگران غرب نیز دوست دارند با پرداختن به دوره پیشین (عباسیان) و سلجوقیان یا فاطمیان این حکومت را به فراموشی بسپارند (Donohue, xiv-xiv). اما او علت این علاقه را در به فراموشی سپردن بیان نمی‌کند ولی معتقد است پژوهش‌های خوبی درباره آنان انجام شده است (Ibid). شاید بتوان علت بی‌توجهی پژوهشگران اسلامی و ایرانی را افزون بر کمبود منابع و دشواریاب بودن مطالب، بیشتر در عدم آگاهی آنان از پژوهش‌های انجام یافته از سوی خاورشناسان و نیز کوچک انگاشته شدن بی‌دلیل حکومت‌هایی از این دست در دیده این پژوهشگران در مقایسه با حکومت‌هایی همچون سلجوقیان، صفویه، و حتی ایلخانان دانست. از الزامات شکسته شدن این فضا در وهله اول گردآوری منابع اولیه (اعم از روایی و آثار باقیه) (هاخ‌مایر، ۲۲۷-۲۷۳)^۱ و بازخوانی آنها و سپس شناسایی و ترجمه پژوهش‌های نسبتاً خوب خاورشناسان در این باره است. این مقاله با چنین رویکردی سعی بر آن دارد

۱. کلا یوس. یو. هاخ‌مایر در مطالعه‌ای انتقادی با تقسیم منابع تاریخی هر دوره به دو دسته منابع روایی و آثار باقیه (Überreste) نشان داده است که منابع روایی در دوره مورد مطالعه او (آل‌بویه) دارای ضعف‌هایی چون اشکال و انحراف در انتقال مطالب، اصالت مؤلف و جانبداری هستند؛ از این روی او بر این باور است که عمده پژوهش‌هایی که تاکنون از سوی محققانی چون هربرت بوسه و مفیض‌الله کبیر درباره این دوره انجام شده‌اند کامل نیستند، زیرا بیشتر بر اساس منابع روایی نگاشته شده‌اند. هاخ‌مایر معتقد است باید گزارش‌های منابع روایی به کمک آثار باقیه که خود به سه دسته انتزاعی، شبی و نوشتاری (مانند مجموعه نامه‌های باقی‌مانده از دیوان‌های رسایل) تقسیم می‌شوند، اصلاح و یا تکمیل شوند (رک. هاخ‌مایر، کلا یوس یو، ۲۲۷-۲۷۳).

که زمینه‌ها و سال‌های آغازین شکل‌گیری ساختار اقتصادی آل‌بویه و عوامل تأثیرگذار بر آن را بررسی کند.

دیلم، خاستگاه آل‌بویه

ریکا گیزلن در توضیح اقتصاد ساسانیان می‌نویسد، هر اقتصادی اساساً با دو مجموعه عوامل شکل می‌گیرد: عناصر طبیعی و مداخله‌های انسانی. او آب و هوا، عوارض زمین، رودها، حاصلخیزی خاک، غنی بودن قشر زیرین خاک و دسترسی به آب را در ردیف عامل‌های نخست؛ و فعالیت‌های کشاورزان، مدیران و رؤیسان، روحانیون، نجیب‌زادگان، فرمانروایان و همچنین فشارهای بین‌المللی را در شمار دومین عامل جای می‌دهد و بر این باور است که ماهیت اثر متقابل میان عوامل فوق‌میزان پیشرفت یا پسرفت را در هر لحظه معین می‌کند (گیزلن، ۱۳۸). بنابراین اولین گام در راستای تبیین ساختار اقتصادی هر حکومتی و در این‌جا حکومت آل‌بویه (۳۲۲-۴۴۷ق)، پرداختن به جغرافیای ناحیه‌ای است که بنیانگذاران آن (بویه و فرزندان) در آن‌جا رشد یافتند، زیرا همان‌گونه که شواهدی به دست داده خواهد شد، گمان می‌رود حکومت آل‌بویه تا پایان کار در بسیاری از عرصه‌ها متأثر از تربیت اولیه بنیانگذاران خود و هم‌نوعان دیلمی آنان بوده است که عمده‌ترین بخش از عوامل انسانی حکومتشان را تشکیل می‌دادند. بنابراین ابتدا باید توضیح داده شود که دیلمیان چه کسانی بودند و در چه محدوده‌ای زندگی می‌کردند؛ زیرا جوانی فرزندان بویه و بسیاری از دیلمیانی که بعدها به آنان پیوستند در خدمت حکومت‌های محلی شمال ایران سپری شده بود و گام بعدی تعیین میزان تأثیر این دولت‌ها و نظام اجتماعی-اقتصادی و سیاسی آن بر اندیشه اقتصادی آل‌بویه خواهد بود.

۱. جغرافیای دیلم

نویسندگان منابع اسلامی درباره منشأ آل‌بویه / دیلمیان و محدوده منطقه دیلم

اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظرها گاه سبب ابهام‌ها و حتی اشتباه‌هایی در میان پژوهشگران شده است. با شنیدن نام دیلم، منطقه شمال ایران به ذهن آگاهان به جغرافیای ایران متبادر می‌شود، اما در گذشته مناطق شمالی ایران به قسمت‌های گوناگونی تقسیم می‌شده که یکی از آنها سرزمین دیلم بوده است. مشخص ساختن محدوده دقیق این ناحیه، نحوه تأثیر آن بر تحولات تاریخی، و نیز رفتار حاکمانی (و به ویژه آل‌بویه) که از این منطقه برخاستند و در رأس ساختار اقتصادی دولت‌های خود قرار گرفتند، روشن خواهد ساخت.

۱-۱. دیلم عام و دیلم خاص

برخی از نویسندگان که در زمان حکومت آل‌بویه می‌زیسته‌اند، با توجه به توسعه قدرت آنان و سایر دیلمیان و سلطه آنان بر همه شمال ایران از دو دیلم یاد کرده‌اند. مقدسی در تقسیم‌بندی مؤسّع و چهارده‌گانه خود از اقلیم‌های رُبْع مَسکون، شش اقلیم را در شمار اقلیم‌های عربی و هشت اقلیم را در ردیف اقلیم‌های عجمی قرار می‌دهد. از دید او دیلم از جمله اقلیم‌های عجمی است که تمامی نواحی شمال ایران (از خراسان تا آذربایجان) و نیز قومس را شامل می‌شده است (۶۸/۱ و ۵۱۷/۲ - ۵۵۳). او سرزمین دیلم را سرزمین پيله و پشم و صادرات فراوان میوه، نرخ‌های مناسب و کارگران ماهر و پارچه‌های مشهور در عراق و مصر، با مردمی پاکیزه با عادات پسندیده و آبادی‌های ثروتمند و فراخ و مردانی زبردست در حدیث و اهل کارزار می‌داند. از آنجا که او بلافاصله توضیح زیر را می‌آورد و بعد به دیلم به معنای خاص آن می‌پردازد، برمی‌آید که او این تقسیم‌بندی را آگاهانه انجام داده است. او چنین می‌نویسد: «از آن‌رو آن [شمال ایران] را به دیلم نسبت دادم که این قوم در بخشی از آن [دیلم خاص] زندگی می‌کنند و پادشاهی دارند و ریشه آنان از آن‌جاست و اینان امروزه بر آن و همسایگان‌شان چیره هستند و پیشوایان اسلام را نزد خود دارند، عوام و خواص ایشان را پذیرفته‌اند و من نامی که همه این سرزمین را دربرگیرد نیافته‌ام، پس همه آن را به

ایشان منسوب داشتم» (مقدسی، ۵۱۷/۲-۵۱۸)؛ با این‌همه از دید پژوهش حاضر، نکته جالب توجه آن‌است که بلافاصله نوشته‌است: «این سرزمین [دیلم عام] چندان بزرگ نیست» (همو، ۵۱۸/۲). این توصیف از چند جنبه برای پژوهش حاضر دارای اهمیت است: یکی آن‌که مسکن دیلمیان در دیلم خاص دانسته شده است؛ دوم، وضع معیشتی کل شمال ایران را که منابع اقتصادی علویان و دیلمیان از آن مایه می‌گرفته، توصیف کرده است؛ سوم آن‌که مردان شمال را مردان کارزار خوانده است؛ چهارم، آن را ولایتی چندان بزرگ ندیده است؛ پنجم آن‌که سرزمین دیلم خاص را بخشی از شمال ایران و نه همه آن دانسته است. مؤلف گمنام *حدود العالم* (تألیف حدود ۳۷۲ق)، که او نیز معاصر آل‌بویه است، دیلمان را یکی از چهار بخش شمال ایران در جنوب دریای خزر که به ترتیب از غرب به شرق عبارتند از گیلان، دیلمان، طبرستان و گرگان دانسته (۱۳) اما در مشخص کردن محدوده آن، گاه به دیلم به معنی عام توجه داشته است و مرزهای آن را از خراسان تا آذربایجان و از دریای خزر تا جبال دانسته که آباد و دارای رودها و آب‌های روان و بازرگانان و مردمانی جنگی با سلاح‌هایی از سپر و زوبین و محصولاتی نظیر جامه‌های ابریشمین و کتان و پشم (همو، ۱۴۳) است؛ همو در جای دیگر به دیلم به معنای ویژه آن اشاره دارد، آن‌جا که می‌نویسد: «دیلمان ناحیت است، دیلم خاصه کی از این ناحیت باشند میان طبرستان و جبال و گیلان و دریا خزران نهاده است...» (همو، ۱۴۸). او سپس ویژگی‌ها و مساحت دیلم خاصه را با بخشی از گیلان در هم می‌آمیزد و می‌نویسد مساحت آن بیست در بیست و پنج فرسنگ [(حدود نوزده هزار کیلومتر)] و آباد و با خواسته و دارای مردانی همه لشکری یا کشاورز و زنان برزیگر است (همان جا).

برخی پژوهشگران در عین آن‌که توجه داشته‌اند که نویسندگان معاصر آل‌بویه همچون مقدسی به خاطر سلطه دیلمیان بر شمال ایران همه این نواحی را دیلم خوانده‌اند، اما در تحلیل وضع معیشت دیلمیان دچار اشتباه شده‌اند و با توجه به آبادانی همه

مناطق شمال ایران، حکومت آنان را بر آمده از سرزمینی کاملاً آباد دانسته و نتوانسته‌اند تناقض میان این وضع را با واقعیت زندگی دیلمیان که بیشتر به مزدوری نظامی در خدمت دیگران می‌گذشته و نیز گزارش‌هایی که در منابع دیگر درباره دیلمیان و دیلم خاص آمده است و برخی نمونه‌های آن در زیر می‌آید، به روشنی تحلیل کنند (برای نمونه: ترکمنی آذر، ۹-۱۰).

ابودلف در سفرنامه خود مردم دیلم را انسان‌هایی خرابکار و غارتگر دانسته که برای تأمین زندگی خانواده‌های خود در اطراف به چپاول مشغول بوده‌اند (۵۶). مقدسی نیز در توصیف دیلم خاص می‌نویسد: «دیلمان، خوره‌ای است کوهستانی [گیل‌ها در دشت و دیلمان در کوه‌ها زندگی می‌کنند]. شهرهایش کوچکند، مردم نه شایستگی دارند و نه دانش و نه دین بلکه دولتمردانند و رجاله و حشم ایشان، با رسوم شگفت انگیز و دیه‌های فراوان. من، جیل (گیلان) را نیز به ایشان منسوب داشتم، زیرا بیشتر مردم فرقی میان ایشان نمی‌نهند. قصبه آنجا بروان و از شهرهایش: لامر، شکیرز، تارم، خشم. قسمت گیلان نیز شامل دولاب، بیلمان شهر، کهن رود است» (۵۲۰/۲). در جای دیگر توضیح بیشتری می‌دهد: «بروان قصبه دیلم است. نه ثروتی دارد و نه اهمیتی، نه ظرافتی نه شرافتی، نه گردشگاهی زیبا، نه خانه‌ای مرفه، نه بازار فراخ، نه شهری بزرگ و نه جامعی، بلکه همه دیه‌هایی کثیف است، ولی مردمی پُست دارد و سپاهیان چالاک و یکپارچه از آن خیزد. امیر نشین آنجا شهرستان خوانده می‌شود و در آن چاهی کنده- اند که دارایی و وسایل خویش در آن پنهان می‌دارند» (۵۲۷-۵۲۸). او خشم و تارم را نیز شهرهایی کوچک برمی‌شمارد (همان جا). ابن فندق (د ۵۶۵ ق) که متأخرتر و معاصر سلجوقیان است و در زمانی می‌زیسته که دیلمیان اقتدارشان از کف رفته بود، و البته در تقسیم‌بندی جزیری‌تر، در کنار ولایاتی همچون عراق، پارس، مازندران و گیلان، فقط از یک ولایت به نام دیلم (دیلم خاص) یاد کرده است (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۸-۱۹) و طبیعی است که او مناطق دیگر شمال ایران را که در زمان وی از زیر سلطه

دیلمیان درآمده بود، به نام‌های خاص خود بنامد. بنابر این ملاک پرداختن نویسندگان به این دو معنی دیلم، اقتدار دیلمیان بوده، مشخص است که این نویسندگان دیلم خاصه را خاستگاه دیلمیان می‌دانسته‌اند، اما بی‌سامانی اقتصادی گزارش شده از این منطقه در زمانی که حتی دیلمیان در برخی نقاط حکومت تشکیل داده بودند بسیار معنادار است.

نکته دیگری که در همین جا و با اشاره به گفته مقدسی باید مورد توجه قرار گیرد آن است که گرچه مردم میان گیلانیان و دیلمیان فرقی نمی‌نهادند، اما برای مقدسی و بسیاری از نویسندگان آن عصر مانند مسعودی و مورخ ارمنی سده چهارم هجری، موسی کاغان کاتوواتسی، که از این دو قوم به گیلیمیک و دیلمیک یاد می‌کند (گلشنی، ۱۶) این تفاوت آشکار بوده است. کسروی نیز می‌نویسد: به همه ولایت جنگلی و کوهستانی که امروزه گیلان گفته می‌شود در زمان ساسانیان دیلمان یا دیلمستان می‌گفته‌اند، زیرا از دیرگاه محل سکونت دو تیره گیل و دیلم بوده که گویا از یک ریشه‌اند. اما چون در زمان ساسانیان و اوایل اسلام تیره دیلم از هر حیث بزرگ‌تر و معروف‌تر بوده این منطقه به دیلم و دیلمستان معروف شده است (کسروی، ۱۹). مینورسکی با در نظر داشتن دیدگاه مقدسی، سکونت‌گاه دیلمیان را به صورتی واضح‌تر مشخص می‌کند: اگرچه دیلمستان، ارتفاعات جنوبی البرز را که در آن آب‌های سفیدرود و شاهرود به سمت شمال جاری است در برمی‌گیرد، اما دیلمیان «در آبریز شمالی البرز در مناطق کوهستانی بین سفیدرود و کناره چپ رودخانه چالوس (که پس از طی تقریباً ۱۸۴ کیلومتر در خاور مصب سفیدرود به دریا می‌ریزد) نیز سکونت داشته‌اند و برخلاف آنها، قسمت هموار و مردابی ساحل دریا، در تصرف طایفه گیل‌ها بوده که نام سرزمین گیلان مأخوذ از آنهاست» (مینورسکی، ۱۴۷-۱۴۸).

پیدااست که این منطقه محدود، از مواهب طبیعی یکسره بی‌بهره نبود و درآمدهایی از طریق کشاورزی یا ماهی‌گیری و هیزم‌فروشی نصیب ساکنان آن می‌شد، اما همان‌طور

که گذشت گزارش‌های منابع و پیوستن مکرر ساکنان دیلم به نظامی‌گری و تن دادن به مهاجرت، خود دلیلی بر بی‌مقداری این درآمدهاست.

برای آگاهی از تأثیر جغرافیا و وضع اجتماعی دیلمان، باز هم باید به گونه‌ای دقیق‌تر این قوم و سرزمین را شناخت. جنگاوری مردمان دیلم و گیلانیان سبب آن می‌شد تا همواره بین آنان کشمکش صورت گیرد. در *حدود العالم* آمده است: «و به همه حد گیلان و دیلمان هر روزی به دهی یک بار یا دوبار حرب کنند هر دهی با دهی دیگر و روز بود کی مردم کشته شوند به عصبیت و آن عصبیت میانشان همی ماند و حرب همی کنند تا آن‌گه کی از آن‌جا بروند به لشکری کردن یا بمیرند یا پیر شوند» (*حدود العالم*، ۱۴۹). گمان می‌رود محدودیت قلمرو، افزایش جمعیت و تعصب قومی و مذهبی را بتوان از علل درگیری‌های آنان و تعصب مورد اشاره مؤلف *حدود العالم* و همچنین ناچاری آنان در پیوستن به خدمات لشکری برشمرد. این گمان را منابع دیگر تأیید می‌کنند. مقدسی می‌نویسد: بیشتر دیلمیان در برابر گیل‌های سنی مذهب به تشیع گرویده‌اند (مقدسی، ۵۴۲/۲) و لهجه خاص خود را پاس می‌دارند (همو، ۵۴۴/۲) و به بیگانگان زن نمی‌دهند (همو، ۵۴۵/۲) و مایحتاج خود را از هفته بازارهایی که هر روز در روستایی برگزار می‌شود تهیه می‌کنند (همو، ۵۴۶/۲). گمان می‌رود بیشتر این مبادله‌ها، کالا به کالا بوده است. این محدودیت زبانی و ازدواج درون طایفه‌ای، نشانگر روابط بسیار محدود و طایفه‌ای دیلمیان بود (کبیر، ۱۸).

۲. دیلمیان

بنا به نوشته منابع، بویه و فرزندان پیش از پیوستن به خدمات نظامی، در چنین منطقه‌ای و در روستایی به نام کیاگلیش (پرتو، ۱۱)^۱ که زادگاهشان بود، سکونت داشتند.

۱. مینورسکی می‌نویسد بنا به نامه خانم ف. استارک، «کیاکلیش همان کیاکلیاست که دهکده‌ای در شهرستان است و قریه‌ای در ناحیه سومام هم به نام بویه نامیده می‌شود» (مینورسکی، ۲۵). افشین پرتو در نوشتاری کوتاه با عنوان «در جستجوی خاستگاه دیلمیان» معتقد است این سخن منابع که گفته‌اند کیاکلیش، زیستگاه بویه و پسرانش، در جایی بوده که جنگل تا کرانه دریا را پوشانده بوده با واقعیت منطقه سازگار نیست، زیرا در گیلان جایی که جنگل تا کرانه دریا را پوشانده باشد وجود ندارد و در بلندای دیلمان نیز کمتر نشانی از جنگل انبوه به چشم می‌خورد. همچنین رودی پرخروش که بتوان از آن ماهی گرفت در بلندی‌ها نیست. بنابراین باید در جستجوی جایی بود که در کنار جنگل رودی باشد. او چنین استدلال می‌کند که چون در زبان گیلکی همواره نام دارنده پیش از دارایی است منظور از کیاکولیش باید «لیشی» باشد که از آن کیاکوه است. او می‌نویسد: امروزه در نزدیکی سیاهکل

چنان‌که گفته شد دیلمیان از قدیم‌ترین اقوام ایرانی بودند که نام خود را به منطقه سکونت خود داده بودند و آل بویه از میان آنان برخاستند. نکته شگفتی که جا دارد در همین جا بدان اشاره شود آن است که صابی با آن‌که مفصل‌ترین اطلاعات درباره نظام طایفه‌ای دیلمیان را به دست داده است، نسب آل بویه را به عرب‌ها نیز می‌رساند (صابی، ۱۲). به گمان برخی از پژوهشگران او که این کتاب را به دستور عضدالدوله، مقتدرترین حاکم بویهی، می‌نوشت باید نسب او را از طریق پادشاهان ایران به عرب‌ها هم نسبت می‌داد تا گامی در راه انتقال خلافت به آل بویه برداشته شود. اما این سبب اشتباه بسیاری از نویسندگان متأخرتر مانند نخجوانی شده که می‌نویسد: جد ایشان، بویه، به ملوک فرس می‌رسد و متصل می‌شود به یهودا پسر یعقوب نواده ابراهیم خلیل، و بویهیان دیلمی نیستند اما چون مقام ایشان در بلاد دیلم بود ایشان را دیلمی خوانند (نخجوانی، ۲۱۴). صابی در ادامه چنین آورده است: آل بویه در قدیم از بنی ضَبّه به شمار می‌آمدند. آنان ابتدا به آذربایجان و سپس به کنار دریای طبرستان کوچیدند. آنان دو برادر از یک بطن بودند، یکی دیلم و یکی جیل. پس نسل هرکدام به یکی از دو برادر منسوب است. آنها بلاد را قسمت کردند و از غلات آن بهره‌مند و نیرومند شدند، زیرا این ناحیه سرزمینی بیشه‌زار و دارای درختان گوناگون و نیزار و چوب بود. آنان در طول سالیان دراز مساکن خود را توسعه دادند و مردم به آنان گرویدند و زبان آنان از عربی به فارسی بدل شد، زیرا فارسی‌زبان‌ها بیشتر بودند و در اطراف سکونت داشتند؛ اما به سبب وضع سرزمین، شجاعت در میان آنها رشد کرد و ادامه یافت (صابی، ۱۲).

پژوهشگران هنوز به درستی نمی‌دانند که دیلمیان از چه زمانی در منطقه دیلم سکنا گزیده‌اند، اما مسلم است که اینان از قدیمی‌ترین ساکنان این ناحیه بوده‌اند. هم‌حضور آنان در ارتش‌های حکومت‌های پیش از اسلام و هم ویژگی‌هایی که برای آنان

روستایی به نام لیش در پای کاکوه در کوهپایه‌های شمالی دیلمان وجود دارد که هم جنگل تنک آن بازمانده جنگل انبوه پیشین در کنار آن است و هم شیمرود که ماهی دارد از کنار آن می‌گذرد. بنابر این او نتیجه می‌گیرد این روستا همان زادگاه بویه است (پرتو، ۱۱).

در منابع سده‌های نخستین اسلامی به‌طور ویژه و بر آمده از تأثیرات منطقه زندگی آنان دانسته شده، بیانگر این ادعاست. کوهستانی بودن منطقه علاوه بر تبدیل آنان به افرادی چالاک، اجازه استفاده از اسب را به آنان نمی‌داد، بنابراین ناچار به استفاده از سلاح‌های متناسب پیاده نظام بودند. چیره دستی آنان در بهره‌گیری از شمشیر و خنجر در نبردهای تن به تن در سپاه ساسانیان که سواره نظام سبک اسلحه نداشت و نیروی پیاده آن از لشکریان قبیله‌ای در مقام متحد و یا مزدور تشکیل می‌شد، بسیار مؤثر بود (شاپور شهبازی، ۳۲؛ بوسه، ۲۱۸) آنان بعدها این ویژگی‌ها را حتی در دوره آل‌بویه که در مناطق غیرکوهستانی ساکن شدند، حفظ کردند و «به‌عنوان پیاده نظامانی سرسخت با استفاده از شمشیر و سپرهایی با رنگ‌های درخشان و تبرهای جنگی و کمان و نیزه و فراتر از همه زوبین، نیزه‌های دو شاخه برای فرو بردن در بدن و یا پرتاب به سوی دشمن، به نقش تاریخی خود ادامه دادند» (Bosworth, 149؛ مسکویه ۳/۶-۴). آنان در جنگ، تنگ هم پیشروی می‌کردند و با نیزه‌های بلند خود دیواری نفوذ ناپذیر در برابر دیگران به‌وجود می‌آوردند. همچنین در پرتاب نیزه‌های مشتعل از ژنده جامه‌های آغشته به نفت مهارت تمام داشتند (بوسه، ۲۱۸). جنگ و نظامی‌گری آنان چنان با زندگی دیلمیان در آمیخته بود که یکی از معانی دیلمی را در فرهنگ‌های فارسی «مرد نگهبان و سپاهی نیزه‌دار و سپردار» نوشته‌اند (انوری، ذیل دیلمی). این زندگی، جهان بینی آنان را هم تحت تأثیر قرار می‌داد؛ چنان‌که از روایت زیر نگرش جنگجویی و خدمت در پیشگاه پادشاهان و مزدوری بر می‌آید: روزی در صحرا، کردی و زرگری و معلمی و دیلمی‌ای و عاشقی به هنگام تیره شدن آسمان، بر اساس وهم خویش به توصیف ماه پرداختند که از افق مشرق بر آمده بود و زر سوده بر زمین ریخت. هرکدام چیزی گفتند. «دیلمی گفت: با سپری زراندود ماند که در پیش پادشاهی در وقت حرکت برند» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۷۳).

جنگجویی دیلمیان و دشواری ورود به منطقه که برخی از آن به دژ کوهستانی زادبوم دیلمیان یاد کرده‌اند (بوسه، ۲۱۹)، سبب استقلال این منطقه در دوران پیش از اسلام و پس از آن شد و تا هنگامی که خود آنان به سرزمین‌های اسلامی نپیوستند نه تنها مستقل ماندند که حتی حکومت‌های مسلط بر ایران مرکزی همواره نگران تهاجمات آنان بودند و برای دفاع در برابر آنان در شرق قلمرو آنان (چالوس) و جنوب (قزوین) دژهایی مستحکم برآورده و نیروهایی در آنها اسکان داده بودند (ابن رسته، ۱۷۷؛ اصطخری، ۲۰۸؛ *حدود العالم*، ۱۴۶؛ مسعودی، ۲۷۸/۴). آنان تا نهند و از طرفی تا قم را نیز مورد حمله قرار می‌دادند و مردم قم از ترس یورش‌های آنان برگرد دیه‌های خود دیوار کشیده بودند (قمی، ۳۳-۳۴ و ۳۷). حمدالله مستوفی (۷۷۳) که شاید به پیروی از قدامه بن جعفر (۱۸۱) واژه قزوین را معرب کشوین به معنای مرز آسیب پذیر در برابر دیلمیان دانسته، ریشه دشمنی دیلمیان و قزوینیان را به زمان شاپور دوم برمی‌گرداند. او می‌نویسد: شاپور به ساخت قزوین دستور داد، اما دیلمیان با یورش بدان هرچه را ساخته می‌شد، ویران می‌کردند. ناگزیر شاپور دستور داد آنان را به مال مشغول کنند و شهر را بسازند و چون شهر ساخته شد جمعی از لشکریان شاپور «جهت دفع شر دیلمان در آنجا ساکن شدند و هنگامی که شاپور جنگ با دیگر دشمنان را به پایان رساند به جنگ با دیلمان آمد و تا کنار دریای خزر پیش رفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم ابقا نکرد و هر چه به غارت از آن ولایت برده بودند برخی سوزاند و برخی زیر خاک پنهان کرد، زیرا از بردن عار داشت. میان دیلمان و مقیمان از آن وقت باز خصومت افتاد» (همو، ۷۷۴). در این روایت به دو صفت بی‌چیزی و سلحشوری دیلمیان اشارت رفته است.

چون دیلمیان همواره به مناطق جنوبی و شرقی سرزمین خود حمله و آنها را غارت می‌کردند، اهمیت حفظ مرزهای همجوار این سرزمین در دوران پس از اسلام در نظر حاکمان اسلامی در ردیف مرزهای عسقلان و اسکندریه، یعنی جهاد در برابر

رومیان و بربرها، قرار گرفت. بنابراین از زمان فتوح سرداران بسیار نامداری به فرماندهی مرز با دیلم فرستاده می‌شدند و چون اسکان در این مرزها با خطراتی جدی همراه بود، احادیث زیادی دربارهٔ پاداش برای کسانی که حاضر به نبرد با دیلمیان می‌شدند از زبان پیامبر روایت گردید و گفته شد که اجر جهاد و شهادت در این مرز برابر با جهاد و شهادت در جنگ بدر است (مستوفی، ۷۵۹-۷۷۵ و ۷۸۶-۷۹۳). با این همه مسلمانان هیچ‌گاه نتوانستند از این منطقه راهی به سمت شمال ایران بگشایند.

در زمان عباسیان و در اوج قدرت آنان، هارون الرشید چون از نیروی دیلمیان و گرد آمدن آن بر یحیی بن عبدالله علوی هراس داشت با صرف مالی گزاف به انواع وعده‌ها یحیی را از دیلم به بغداد کشاند و زندانی ساخت (صابی، ۸-۱۷). مردمان دیلم در نظر خلیفگانی مانند معتصم (د ۲۲۷ق) (مستوفی، ۷۹۴-۷۹۵) و معتضد (د ۲۸۹ق) (تنوخی، ۲۱۶/۱-۲۱۷) شرورترین، دلیرترین و نیرنگ‌بازترین دشمنان خلافت عباسی به‌شمار می‌رفتند. اینان بر این باور بودند که اگر به موقع با دیلمیان مبارزه نشود و آنان بر قزوین مسلط شوند، زود باشد که از زیر سریر خلفا سر برآورند. به همین سبب هارون که دیلمیان را دشمنان خدا می‌خواند، توجهی جدی به این مرز و شهر قزوین نشان داد. او با افزودن بخش‌هایی از همدان و ابهر و غیره آن را به کوره‌ای مستقل ارتقا داد و شهر و باروی آن را مرمت کرد و توسعه داد و خراج را از مردم آن برداشت و املاک دیوان را به آنان بخشید (مستوفی، ۷۷۷-۷۷۸ و ۷۸۹-۷۹۰). در سال ۳۱۷ق مقتدر خلیفه عباسی (د ۳۲۰ق) به یوسف بن ابی الساج فرومانروای آذربایجان که مأمور نبرد با دیلمیان بود، دستور داد عازم نبرد با قرمطیان شود. او پاسخ داد: اهمیت مرزی که اینک من بدان مشغولم از مرز با روم بیشتر و زیان خلل در آن از آنچه از قرمطیان خواهد رسید فراوان‌تر است. خلیفه و مشاورانش که این سخن را به راحت‌طلبی او تعبیر می‌کردند به اصرار او را به جنگ قرمطیان فرستادند. او شکست خورد و کشته شد. مینورسکی (۱۶۲) بر این باور است که کشته شدن یوسف بن ابی الساج آغاز دوره‌ای

جدید در آذربایجان، هم‌مرز دیلم، به‌شمار می‌رود زیرا با این رویداد عرب‌ها صحنه را ترک گفتند و عناصر محلی ایرانی، کردها و دیلمیان، وارد صحنه شدند. اندکی پس از آن مناطق جنوب البرز عرصه زورآزمایی داعی حسن بن قاسم و سرداران دیلمی و گیلی شد و برخی از آنان مانند مرداویج تا خوزستان را به دست آوردند. کار دیلمیان روتق یافت و در پی ضعف و کشته شدن مقتدر زمینه‌های ظهور آل‌بویه فراهم شد. هم‌رو کار آمدن آل‌بویه را در فاصله سلطه مسلمانان عرب و ترکان سلجوقی، میان‌پرده ایرانی نامیده است (همو، ۲۱۸) به باور او این دوره تحولات عمیقی را در تاریخ ایران رقم زده و با آن که از جهات مختلف و به ویژه از نظر اقتصادی رحمت مطلق نبوده و به کشمکش‌های زمین‌داران و عدم ثبات حکومت انجامیده، اما از نظر سیاسی درهم شکننده «حقوق تجویزی فاتحان» عرب و مهلتی پیش از یورش ترکان بود (همو، ۱۵۹) و باعث شد سنن ملی ایرانیان احیا شود. او می‌نویسد: اگر سلطه ایرانیان در این فاصله نبود، صفویان در زنده کردن آن دسته از ویژگی‌های اخلاقی و فرهنگی که ایرانیان را از همسایگان متمایز ساخت با مشکلی بزرگ روبه‌رو می‌شدند (همو، ۲۱۸). سوالی که در این جا باید بدان پاسخ داد این است که دیلمیان و آل‌بویه که در چنین منطقه‌ای بسیار بسته زندگی می‌کردند، چگونه بعدها موفق به بنیان نهادن حکومتی شدند که بیش از یک قرن دوام آورد؟ چرا دیلمیان دیگر به چنین مهمی دست نیافتند؟ به گمان نگارنده این مهم را باید در مطالعه بستری سیاسی و اجتماعی جست که آل‌بویه در آن رشد یافتند و بخش مهمی از آن را روی کار آمدن علویان طبرستان فراهم ساخت.

۳. علویان طبرستان و ظهور آل‌بویه

از آنجا که محل رشد اولیه و قلمرو امرای آل‌بویه با همدیگر متفاوت بوده است، بنابراین ادامه مقاله حاضر از نظر زمانی و موضوعی به دو بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول به تفصیل به زمینه‌هایی پرداخته می‌شود که گمان می‌رود تحت حکومت علویان طبرستان و همچنین در پرتو شرایط جغرافیایی شکل گرفت و در آینده تا حد

زیادی بر ساختار اقتصادی آل‌بویه تأثیر نهاد؛ بخش دوم دورانی را شامل می‌شود که عملاً ساختار اقتصادی آل‌بویه روند خود را آغاز کرد، راه تکامل و سپس افول را پیمود؛ اما تکیه بر بخش اول و دوران علویان خواهد بود، زیرا تفصیل بخش دوم مجال دیگری می‌طلبد.

دیلیمان پیش از بر آمدن آل‌بویه، حکومت‌های محلی دیگری را مانند آل‌جستان شکل داده بودند که به پراکنده شدن آنان کمک کرده بود (کسروی، ۲ به بعد). اما به نظر می‌رسد سهم هیچ حکومتی در ظهور آل‌بویه و کشاندن دیلمیان به صحنه سیاسی ایران به اندازه علویان طبرستان نبود که در مشرق سرزمین دیلم بر آمدند. اول بدان دلیل که علویان طبرستان تا اندازه زیادی بر نیروی نظامی دیلمیان تکیه داشتند که آل‌بویه نیز جزو آنان بودند. دوم آن‌که علویان طبرستان از طریق گرواندن دیلمیان به اسلام و شیعی نمودن آنان، نیروی بالقوه دیلمیان را فعال ساختند. بنابراین بایستی نظام مالی علویان طبرستان و حکومت‌های کم دوام دیگر منطقه شمال ایران مانند زیاریان که آل‌بویه در خدمت آنان نیز بودند، تأثیرات ملموسی را بر نظام اداری و مالی آل‌بویه نهاده باشد. ناگفته نماند که بیشتر گزارش‌های این فصل مبتنی بر کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار خواهد بود که به‌طور ویژه مطالب بسیار مهمی درباره وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نواحی شمال ایران و همان مناطقی را دارد که علویان طبرستان بر آن حکومت راندند و حکومتشان موجب تحرک و پراکندگی بیشتر دیلمیان و ورود آنان و آل‌بویه به امور سیاسی مناطق مرکزی ایران شد.

تبلیغات زیدیان در خلال سده سوم هجری در شمال ایران و اوضاع نابسامان اجتماعی و اقتصادی طبرستان که از حدود سال ۲۲۴ق از سوی طاهریان اداره می‌شد، سرانجام در سال ۲۵۰ق به برآمدن حکومت علویان طبرستان انجامید که حکومتشان تا سال ۳۱۶ق دوام آورد. گسترش اولیه اندیشه‌های زیدی مرهون تلاش یحیی بن عبدالله حسنی و شماری از هواداران زیدی او در رودبار گیلان و با حمایت جستان امیر

دیلیمان در اوایل عهد هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) و همچنین دیگر زیدیان به‌ویژه پیروان امام زیدی اهل مدینه یعنی محمد بن قاسم رسی (۲۶۶ق) در غرب طبرستان، رویان، کلار و چالوس بود (صابی، ۱۷؛ مادلونگ، ۱۵۲؛ بیهقی، *لباب الانساب*، ۱/۳۳۰).^۱ گفته شد که آل بویه از میان دیلمیانی برخاستند که به گواهی منابع از نظر اقتصادی وضعیت معیشتی مناسبی نداشتند و به همین سبب بیشتر به‌عنوان پیاده نظام در سپاه حکومت‌های مختلف به خدمت نظامی سرگرم بودند. وجود نیروها و حکومت‌های محلی متعدد در همه مناطق ایران به‌ویژه شمال و شمال غرب ایران در سده سوم، اجازه رشد حکومت‌های متمرکز را نمی‌داد. بنابراین حکومت‌هایی که بر می‌آمدند تمام تلاش خود را بدان معطوف می‌کردند تا با استفاده از همه نیروهای متمایل به خود به بر طرف کردن موانع گوناگون پردازند و دامنه قلمرو خود را توسعه دهند. پیش از برآمدن علویان طبرستان در سال ۲۵۰ق شاه جستانی دیلمی این آمادگی را یافته بود. به همین دلیل بود که سعی کرد با حمایت از علویان طبرستان در مقابل دیگر حکومت‌های محلی ثبات بیشتری به جایگاه خویش ببخشد. حکومت علویان نیز چون همواره از سوی طاهریان، صفاریان، سامانیان و یا حکومت‌های محلی رقیب در معرض خطر بود به دیلمیان وابستگی بسیار پیدا کرد. گفته می‌شود هنگامی که حسن بن زید از ری به طبرستان دعوت شد تا حکومت علویان را بنیان نهد، فرستاده‌ای به سوی دیلمیان فرستاد و آنان را دعوت کرد که به وی بپیوندند. دیلمیان پذیرفتند و امیدوار بن لشکرستان، ویهان بن سهل، فالیزبان و فضل رفیقی با ششصد نیرو به خدمت او در آمدند (ابن اسفندیار، ۱/۲۳۰). به گفته صابی بسیاری از دیلمیان تازه مسلمان و غازیان و مسلمانانی که در رباط‌های ثغور دیلم به سر می‌بردند با کمک به حسن بن زید، عمال طاهری را که کلار و چالوس در مرز طبرستان و دیلم به اقطاع سلطانی داشتند بیرون

۱. چگونگی بر آمدن علویان طبرستان و مدت حکومت و رویدادهای زمان آنها به تفصیل در منابع اولیه و پژوهش‌های مربوط بدانان آمده است و در این جا قصد و مجال تکرار آن را نداریم. آنچه در این جا بر آن تأکید می‌شود چگونگی آماده شدن بستر بر آمدن آل بویه است.

رانندند. جالب آن که یکی از علل این قیام نارضایتی مردم از کارگزاران طاهری و سختگیری‌های مالی و دست اندازی آنان بر زمین‌های مردم در کلار و چالوس و در واقع مشکلی اقتصادی بود (صابی، ۲۰-۱۸). گویا سه نکته بود که دیلمیان و علویان را به همکاری با یکدیگر ترغیب می‌کرد. یکی آن که پیوستن دیلمیان به علویان و اسلام آوردن بر دست آنان، سرزمین آنان را از زمره سرزمین‌های کفر خارج می‌ساخت (مینورسکی، ۱۴)؛ دوم، دشمن مشترکی به نام عباسیان و عمال طاهری داشتند؛ و سوم آن که علویان مهاجر بودند و بنابراین نیروی رزمنده‌ای با خود نداشتند. اتحاد این دو نیرو دستشان را در رسیدن به هدف‌های اقتصادی و سرزمین‌های جدید بازتر می‌کرد و در اداره دولت علوی مؤثر می‌افتاد.

حسن بن زید آمل را پایگاه اصلی خود ساخت و به گردآوری خراج پرداخت و تعداد بیشتری از مردم به ویژه از دیلمیان به او پیوستند (صابی، ۲۰). از این زمان به بعد همواره دیلمیان بخش بزرگی از سپاه علویان را تشکیل می‌دادند. علویان که هدف اصلی نهضت خویش را بر طرف کردن ظلم و ستم و احیای امر به معروف و نهی از منکر و برپا کردن سنت نبوی اعلام کرده بودند به زودی به راهبردی تهاجمی روی آوردند و به مناطق دیگر طبرستان و یا بیرون این حوزه یورش بردند (ترکمنی آذر، ۱۳۴). گمان می‌رود که علویان برای تأمین منابع مورد نیاز دستگاه رو به رشد اداری و سپاه برای رویارویی با دشمنان متعددشان، چاره‌ای جز تکاپو برای منابع جدید مالی نداشته‌اند؛ زیرا تداوم حکومت‌های محلی نظامی‌گرا به شدت وابسته به سرزمین‌هایی بود که می‌توانستند به قلمرو خود بیفزایند. اگر آنان به کسب منابع مالی جدید نمی‌پرداختند و راه دستیابی سپاهیان به غنایم را نمی‌گشودند با درگیری‌های درونی و فروپاشی مواجه می‌شدند. حسن بن زید در بیست سال حکومت (۲۵۰-۲۷۰ق)، همواره یا در حال دفاع از قلمرو خود و یا در حال تهاجم به سرزمین‌هایی بود که در شرق در اختیار طاهریان و سامانیان و در جنوب (ایران مرکزی و غربی) در دست

کارگزاران عباسی بود. بنابراین، سرو سامان دادن به مسایل مالی، به ویژه برای حکومتی که بیشتر بر نیروی نظامی تکیه داشت، از همان ابتدا از اهمیت بالایی برخوردار بود. دشمنان نیز که به این نکته یعنی علاقه نظامیان به دستمزد بیشتر پی برده بودند سعی داشتند با تطمیع دیلمیان آنان را از حسن بن زید جدا کنند. سلیمان بن عبدالله و دیگر نیروهای طاهری که توسط علویان از گیلان رانده شده بودند از خراسان کمک خواستند و در استرآباد تجدید نیرو کردند. حسن بن زید در این هنگام درآمل بود و دیلمیان که از جنگ‌ها غنایمی به دست آورده بودند، روی به خانه‌های خود نهاده پراکنده شده بودند. حسن چون خبر یورش سلیمان بن عبدالله را شنید باز از گیلان و دیلمان نیرو طلبید و با کمک آنها دوباره سلیمان را بشکست. با این همه حسن بن زید در ساری موقعیت مطلوبی نداشت، زیرا «لشکر او بعضی به کردستان بودند و دیالم با دیلمان رفته» بودند. تنها پس از مرگ وهسودان دیلمی بود که چهار هزار تن از یاران او به حسن پیوستند (ابن اسفندیار، ۲۳۴/۱-۲۳۵). سلیمان در سال ۲۵۲ق به خورشید پادشاه دیلم نامه نوشت و اموالی برای او فرستاد که بالغ بر هفت هزار دینار زر و جامه‌های بسیار بود و از او خواسته بود تا آنها را بر دیلمیان قسمت کند و از یاری حسن دست کشد. کارگزار حسن بن زید که از این توطئه آگاه شده بود کشتی حامل اموال را گرفت و فرستادگان طاهری و اموال را نزد حسن فرستاد. وی اموال را در میان دیلمیان تقسیم کرد. موقعیت خورشید، ضعیف شد و «مردم را معلوم افتاد که کار سلیمان برگشت». حسن از مامطیر به چمنو رفت و دیالمه را سوگند داد که به او وفادار باشند و ثبات ورزند. این گونه بود که او توانست سلیمان را بشکند و به ساری براند. دیلمیان حتی در ساری او را دنبال کردند و در بازار این شهر «تاراج چیزهایی کردند که هرگز ندیده بودند» (همو، ۱/ ۲۳۷).

از لابه لای متون بر می‌آید که علویان در وابسته کردن دیلمیان به خود در سال-های نخستین دچار مشکل بودند؛ زیرا دیلمیان به دنبال منافع آنی خود بودند. برای

نمونه دیلمیان در سال ۲۵۳ق و به هنگامی که دریافتند از همراهی با حاکم حسن بن زید در گرگان غنیمتی نصیب آنان نمی‌شود، او را رها کردند و او ناگزیر از عقب نشینی از گرگان شد (همو، ۲۴۲/۱). این حالت کمابیش تا پایان حکومت علویان ادامه یافت. حسن بن زید در همین سال و با کمک جستان بن وهسودان قلمرو خود را به ری، قزوین، ابهر و زنجان گسترش داد (همو، ۲۴۵/۱). گمان می‌رود که این سال‌ها را باید سال‌های آغازین پراکنده شدن جدی‌تر دیلمیان در مناطق جنوبی البرز و نواحی مرکزی ایران به‌شمار آوریم. خلیفه معتز لشکری به سرداری موسی بن بغا و مفلح کبیر به جنگ حسن بن زید فرستاد. آنان در قزوین دیلمیان بسیاری را کشتند و خزانه آنها را غارت کردند و به ری آمدند. سپاه طاهری نیز در آنجا به نیروهای خلیفه پیوستند. آنان به ساری حمله بردند و کارگزار حسن بن زید را که حسن عقیقی نام داشت شکست دادند و سپس به آمل راندند. حسن بن زید ناچار به چالوس عقب نشست. نیروهای او پراکنده شدند. او به کلار رفت و از دیلم استمداد طلبید؛ اما آنها پاسخ مثبتی به او ندادند. مفلح تا سال ۲۵۵ق در آمل بود و حتی به سوی چالوس راند، اما مرگ خلیفه باعث نجات حسن شد و مردم دوباره بر وی گرد آمدند (همو، ۲۴۳/۱-۲۴۵).

ناگفته نماند سپاه دیلمی مانند هر نیروی دیگری سبب رنجش مردمان شهرنشین بود. چنان‌که در سال‌های پایانی حکومت حسن بن زید آنها تا نیشابور را دچار ناامنی کردند و هنگامی که حسن قصد گوشمالی آنان را کرد به دشمنان وی چون قارنیان و طاهریان پیوستند و آنان را به حمله به وی برانگیختند (همو، ۲۴۶/۱-۲۴۹). برخی از حکام نیز که پولی نداشتند تا به دیلمیان سپاه خود بدهند، دست آنان را در غارت ولایات اطراف باز می‌نهادند (همو، ۲۴۸/۱).

حمله یعقوب لیث صفاری به قلمرو حسن بن زید در سال ۲۶۰ق و خراج دو ساله‌ای که به عقوبت از مردم رویان گرفت، باعث شد در ولایت «از طعام و لباس هیچ با خلق نماند» (همو، ۲۴۶/۱). خزانه حکومت علویان زیر نظر مستقیم حاکم علوی یعنی

داعی کبیر و پس از او برادرش محمدبن زید اداره می‌شد. اگر در هنگام بیعت پولی در اختیار نبود سپاه بر آنان گرد نمی‌آمد. هنگامی که محمد در سال ۲۷۰ ق به جای برادر به حکومت رسید «مال خزانه برداشت و درهم بیعت طرح کرد و مردم را به دعوت خویش خواند تا جمله معارف از دیالم و غیره بر او جمع شدند» (همو، ۲۵۰/۱). محمد بن زید اما در میان خاندان خود با مخالفانی روبه رو بود. یکی از آنان داماد حسن بن زید بود که قیام کرد و عده ای از بزرگان دیلمی به او گرویدند. او برای پرداخت پول به سپاه دست به مصادره‌ها و ظلم و ستم بر مردم زد. او به سوی دیلم تاخت تا حکومت خود را استوار سازد اما از محمد شکست خورد (همو، ۲۵۰/۱-۲۵۵). ظاهراً محمد نیز پی برده بود که راه برون رفت از مشکلات مالی گسترش قلمرو و دستیابی به مناطق پر درآمدتری است که راه‌های تجاری مرکز ایران از آن می‌گذشت. لذا در سال ۲۷۲ ق به قصد تصرف ری، از گرگان به سوی دامغان و سمنان و خوار رهسپار شد. وی در نزدیکی ری با سپاه خلیفه در آویخت اما شکست خورد و خراسانیان به خراسان رفتند. چون سپاه او پراکنده و کم تعداد شده بودند، ناچار به دیلمان فرستاد تا مدد آورند. او در سال ۲۷۳ ق به گرگان رفت (ابن اسفندیار، ۲۵۲/۱). درگیری‌های محمد با حاکمان محلی همانند اسپهبد رستم، و کمک حکومت خراسان و رافع بن لیث به اسپهبد، موجب گردید محمد از ۲۷۴ تا ۲۷۷ ق به دیلمان پناه برد. مصادره‌ها و ستم اسپهبد بود که سبب شد مردم بار دیگر محمد را فراخوانند. او به کمک دیلمیان و جستان بن و هسودان توانست حکومت را از آن خود نماید و آن‌گونه که ابن اسفندیار گزارش می‌نماید محمد فقط توانست برای مدت کوتاهی از ۲۸۲ تا ۲۸۷ ق برکنار از درگیری با حکومت‌های محلی و هم‌جوار با آسودگی حکومت نماید (همو، ۲۵۴/۱-۲۵۷). در این سال سامانیان به رهبری اسماعیل بن احمد سامانی و پس از آن که «دیالم مالشی بلیغ یافتند» بر طبرستان مستولی شدند. اسماعیل حکومت آنجا را به پسر عموی خود داد. از این نکته که پادشاه سامانی در سال ۲۸۸ ق املاک اشراف طبرستان را که «سادات و

دیگران با تصرف گرفته بودند» و نیز املاک بقیه مردم را به صاحبان آنها برگرداند و هر سال به یک خراج بسنده کرد (همو، ۲۵۹/۱)، بر می آید که مصادره املاک اشراف و نارضایتی آنان از علویان در شکست علویان از سامانیان بی تأثیر نبوده است. از اتفاقات مهمی که در سالهای سلطه سامانیان بر طبرستان (۲۸۷-۳۰۴ق) رخ داده و در منابع به روشنی پرداخته نشده، آن است که عده زیادی از دیلمیان به دلخواه یا به اجبار به خدمت سپاه آنان در آمدند. حملات روس‌ها و ترکان که از دوران پیش از اسلام از شمال و شرق به مناطق شمالی و به ویژه طبرستان انجام می‌شد، در سال‌های ۲۵۰ تا ۳۰۴ق ادامه یافت (همو، ۷۳/۱، ۱۴۷، ۲۶۹، ۲۷۶) نیز بر اسباب ناامنی و فقر بیشتر قلمرو علویان می‌افزود.

پس از چندی تلاش‌های حسن بن علی معروف به ناصر کبیر، از یاران محمد بن زید، که بخشی از آن به ویژه در دیلم معطوف به گرواندن دیلمیان به اسلام (مسعودی، ۲۷۸/۴) و نیز حذف رسوم ستمکارانه مالی وهسودان بر دیالمه بود (الناطق بالحق، ۸۸-۸۹) در سال ۳۰۱ق به ثمر نشست و حکومت علویان برای چندی دوباره احیا شد که با وجود مشکلات فراوان و رقابت‌های خانوادگی تا سال ۳۱۶ق به عنوان قدرتی قابل توجه دوام آورد. در این دوره نیز دیلمیان مهم‌ترین بخش سپاه علویان را شکل می‌دادند (حسنی، ۷۷؛ الناطق بالحق، ۹۹) اما موانع همچنان پا برجا بود و از گزارش‌های منابع بر می‌آید که علویان قادر نبودند نظام اداری و مالی منسجمی را شکل دهند. ناصر کبیر که به امور شرعی بسیار مقید بود، سعی داشت شیوه زکات‌گیری را جایگزین گردآوری خراج نماید. او در سال‌های تکاپو برای احیای حکومت علویان، به طور محدود دست به مسافرت در قلمرو جستان بن وهسودان تا سپید رود زد و به گردآوری عشر و صدقات پرداخت. چون این خبر به گوش جستان رسید با او از در جنگ در آمد. دیلمیان جانب ناصر کبیر را گرفتند و سرانجام جستان مجبور به اطاعت و بیعت با ناصر کبیر شد (صابی، ۲۳-۲۴) البته ابن‌اسفندیار در گزارشی متفاوت

می‌نویسد مردم تبدیل خراج به ده یک را نپذیرفتند و ناصر کبیر آن را «به همان قرار قدیم بگذاشت» (ابن اسفندیار، ۲۷۰/۱). ناصر کبیر تا سال ۳۰۴ ق حکومت کرد و در این سال در سن ۷۴ سالگی در گذشت (الناطق بالحق، ۹۹؛ بخاری، ۵۳). ناصر کبیر به امور معنوی بیش از امور حکومتی توجه داشت به طوری که برخی منابع نوشته‌اند او در مدت حکومت خویش آجری روی آجر قرار نداد. چون به شهر آمل وارد شد، دار الاماره و قصرها در حال ویرانی بود. از او خواستند به تعمیر آنها اهتمام ورزد، اما او پاسخ داد برای تخریب آمده‌ام و نه عمارت و تجدید. او دستور داد پس از وی نیز به تعمیر دارالاماره نپردازند (حسنی، ۷۵). این گونه رفتارها سبب می‌شد او از پس تعهدهای مالی که در برابر قبایل گیل و دیلم به عهده گرفته بود بر نیاید. بدین سبب آنان از وی بریدند و برای مدت کوتاهی پسر عموی وی، حسن بن قاسم، را به حکومت برداشتند، اما افرادی مانند لیلی بن نعمان دوباره وی را به حکومت برداشتند (صابی، ۴۴؛ ابن اسفندیار، ۲۷۴). این دخالت‌ها می‌تواند نشان افزایش نقش دیلمیان و گیلانیان در امور و گام برداشتن آنان در راه کسب قدرت باشد. پس از ناصر کبیر، حسن بن قاسم مشهور به داعی صغیر به حکومت رسید. او در زمان حیات ناصر و با وجود مخالفت فرزندان ناصر، کارهای سیاسی و فرماندهی سپاه را بر عهده داشت (ابن اسفندیار، ۲۶۷/۱-۲۶۹، ۲۷۲ و ۲۷۶). یکی از مشکلات اساسی حسن بن قاسم آن بود که از طرف یکی از فرزندان ناصر کبیر به نام ابوالقاسم جعفر به رسمیت شناخته نمی‌شد و پیوسته با او درگیری داشت. ابوالقاسم جعفر به محمد صعلوک، حاکم به رسمیت شناخته شده خلیفه عباسی در ری، پیشنهاد اتحاد کرد تا شعار و علم را به سیاه تبدیل و خطبه و سکه به نام امیر سامانی نماید و به کمک آنان طبرستان را از حسن بن قاسم بازستانند. او برای مدتی بر آمل چیره شد اما ظلم و ستم و اخذ خراج ظالمانه موجب گرویدن دوباره مردم به حسن بن قاسم شد (همو، ۲۷۶/۱). حسن بن قاسم پس از آن که دوباره قدرت را با کمک گیل و دیلم به چنگ آورد در صدد توسعه قلمرو

خویش برآمد. او سپاهی از دیلمیان را به سرداری فرمانده معروف خود لیلی بن نعمان دیلمی به سوی قلمرو سامانیان اعزام کرد. آنان در راه به غارت شهرهایی همچون دامغان پرداختند. پیشروی آنان تا مرو زنگ خطری جدی برای سامانیان بود. سامانیان در واکنشی که جدیت آن از تعداد انبوه سپاه و فرماندهان برجسته آن درک می‌شود، این سپاه و فرمانده آن را در سناباد طوس در حصار گرفتند و قتل عام کردند مگر تعدادی که امان طلبیدند (صابی، ۴۴-۴۶) و عده‌ای نیز که به گرگان عقب نشسته بودند به اتهام توطئه علیه داعی صغیر به قتل رسیدند (ابن اسفندیار، ۲۷۸/۱). این شکست سخت سپاه علویان و بی‌آذوقگی ایام محاصره در مشهد مانند بسیاری از دیگر شکست‌های سپاه علویان، عدم برنامه ریزی در تدارکات را نمایان می‌سازد. حسن بن قاسم چاره‌ای نداشت مگر این‌که از راه پرداخت و تقسیم پولی که گاه از مصادره به دست می‌آورد، مزدوران دیلم و گیل را به خود وفادار سازد (همو، ۱/ ۲۸۱-۲۸۲) و البته این مصادره‌ها بر نارضایتی‌ها نیز می‌افزود. در حدود سال ۳۱۱ ق بار دیگر بین حسن بن قاسم و ابوالقاسم جعفر و پدر زنش، ابوالحسین (فرزندان ناصر کبیر) اختلاف افتاد. اولی از گیلان و دومی از گرگان علیه وی شوریدند. اما چون ظلم آنان بر مردم از حد گذشت، دوباره به حسن بن قاسم روی آوردند (همو، ۱/ ۲۸۵-۲۸۶). با این همه ابوجعفر از کوشش علیه حسن بن قاسم باز نماند و بار دیگر آمل را گرفت. ظلم و ستم او و عواملش از گیل و دیلم بر رعایا چنان بود که روزی مردم شهر شورش کرده، پس از این‌که بسیاری از دوطرف کشته شدند، آنها را بیرون راندند و آنها در بیرون شهر لشکرگاه ساختند (همو، ۲۸۹/۱).

۳-۱. پیدایش آل بویه در صحنه سیاسی

در سال‌های آغازین دهه دوم سده چهارم، درگیری‌های خانوادگی میان علویان زیدی و ظلم و ستم بر مردم، فضای قدرت‌گیری برخی از سرداران دیلمی و گیلانی را فراهم کرد و خواهیم دید که تلاش آنان برای به‌دست‌گیری قدرت منجر به کشته شدن حسن

بن قاسم در سال ۳۱۶ ق می‌شود و در نهایت راه را برای حکومت‌های دیلمی هموار می‌سازد. مثلاً در سال ۳۱۲ ق و در خلال درگیری‌های علویان با یکدیگر، ماکان بن کاکی و حسن فیروزان، کودکی از علویان را که اسماعیل نام داشت به حکومت برداشتند و ابوعلی ناصر بن محمد را که مردم با وی بیعت کرده بودند از پادشاهی به زیر کشیدند. این ماجرا نشان می‌دهد که هنوز دیلمیان خود را وابسته به نفوذ معنوی علویان می‌دیده‌اند. ماکان کاکی برادر خود ابوالحسین را به جاجرم و مناطق غربی خراسان فرستاد. ظاهراً در این هنگام علی بن بویه با چهارصد تن از مردان خویش و از سوی حسن بن قاسم و یا فرزندان ناصر کبیر و یا یکی از علویان دیگر در این نواحی حکومت می‌کرده است. ابوالحسین کاکی با او جنگید. سپاه علی بن بویه به ابوالحسین پیوستند و علی بن بویه را گرفتند (همو، ۲۸۶/۱-۲۸۷). این اولین باری است که نام علی بنویه (۲۷۸-۳۳۸ ق) به عنوان فرمانده در منابع می‌دیده می‌شود. ماکان که قصد کرده بود ابوعلی ناصر را بکشد با مخالفت اسفار بن شیرویه و علی خورشید روبه رو شد. آنان به ابوعلی پیوستند (همو، ۲۸۷/۱). ابوعلی ناصر به کمک اسفار، برادر ماکان را کشت و از طریق تطمیع سرداران ماکان، او را نیز شکست داد و در آمل به تخت نشست. او پادشاهی «سایس و مطاع و با شکوه و وقار بود و در دل خاص و عام مهیب و محتشم» (همو، ۲۸۸/۱). اما بسی بر نیامد که از اسب افتاد و مرد (همو، ۲۸۹/۱). ماکان از داعی که به کوهستان پناه برده بود، درخواست کرد که علیه اسفار و ابوجعفر، پادشاه جدید، قیام کند. اما ابوجعفر پیشدستی کرد و برخی از مردم آمل را که با ماکان رابطه داشتند به قتل رساند. اسفار از این فرصت سود جست و ابوجعفر را خلع و خود در ساری به تخت نشست. ماکان هم با شکست دادن ابوجعفر، داعی را از گیلان به آمل آورد. مردم خرسند شدند و به ماکان و داعی پیوستند. اسفار بن شیرویه گریخت و اصفهید شروین نیز از کوهستان خود کناره گرفت. این در حالی بود که نصر بن احمد سامانی نیز در رأس سپاهی سی هزار نفره از بخارا رهسپار شده بود تا طبرستان و

مناطق غربی ایران را ضمیمه قلمرو خود نماید (بخاری، *سراسر سلسله*، ۵۴؛ ابن اسفندیار، ۲۹۰/۱). حمله سپاه سامانی برای مدتی کوتاه به اتحاد ماکان، داعی و اسفار انجامید. اما چون نصر بن احمد در کوهستان به دام داعی افتاد، با تقبل پرداخت بیست یا سی هزار دینار عقب نشست (همو، ۲۹۱/۱؛ ابن اثیر، ذیل سال ۳۱۴ق). اتحاد از هم گسست. بین اسفار و داعی از سویی و ماکان در سوی دیگر جنگ شعله کشید. اسفار با آن که نیرویی مرکب از هفت هزار ترک و دیلم داشت در آمل از ماکان شکست خورد (ابن اسفندیار، ۲۹۱/۱). سرانجام در یکی از همین درگیری‌ها بود که یکی از سرداران اسفاربین شیرویه که مرداوینج گیلی خوانده می‌شد داعی صغیر را در ۳۱۶ق به انتقام خون دایی خود، هروسندان رییس گیل‌ها (مق. ۳۰۷ق)، به قتل رساند.

نویسندگان معاصر، قتل حسن بن قاسم علوی بر دست اسفاربین شیرویه و سردار او را به منزله انتقال حکومت به دیلمیان تلقی کرده‌اند (حمزه اصفهانی، ۲۱۶). زیرا اسفار بن شیرویه رهبری قبیله دیلمی ورداد آوندان را بر عهده داشت (همو، ۲۱۷). در این تاریخ نقش دولت علویان در ظاهر به پایان می‌رسد اما از آنجا که نیروهای دیلمی و گیلی به میدان آمده توسط آنان هنوز به نقش‌آفرینی ادامه می‌دادند، ناگزیر از آوردن نقش آنان در تحولات تا روی کار آمدن آل‌بویه هستیم. از سویی یادآوری رفتار آنان با مردم نشان خواهد داد که آل‌بویه چه نقشی در تعدیل رفتار سپاهیان و به‌ویژه دیلمیان با مردم و نیز چگونگی کنترل خواسته‌های مالی آنان داشته‌اند و چگونه وفاداری‌های شکننده آنان را به سوی خود جلب کرده‌اند.

چنین گمان می‌رود که اسفاربین شیرویه برای تثبیت وضعیت خود در مقابل داعی صغیر و ماکان بن کاکی ناچار از توسل به سامانیان و بهره‌گیری از کمک آنان بوده است (ابن اسفندیار، ۲۹۱-۲۹۲) و حتی اعلام کرده بود که از سوی سامانیان فرمان می‌راند (حمزه اصفهانی، ۲۱۷؛ مسعودی، ۲۸۲/۴). یکی از دلایل دیگر کنار آمدن او با سامانیان آن بود که ترس آن داشت که سپاهش به سامانیان بگروند (مسعودی، ۲۸۱/۴).

اسفار به زودی به مناطق جنوبی البرز یعنی شهر ری و نواحی اطراف لشکر کشید تا بر منابع این نواحی دست یابد. ماکان کاکی نیز از ری به طبرستان گریخت و بر آن مسلط شد. اسفار در ری تحصیل مال کرد و لشکر را خشنود گردانید و برای جنگ با ماکان، دوباره به طبرستان رفت. ماکان از او گریخت و به دیلمان رفت. اما سرانجام توافق شد که آمل از آن ماکان باشد. واکوشی ترک، جانشین اسفار در ری، بر مردم ظلم‌ها کرد لذا اسفار خود برگشت. واکوشی گریخت. ماکان دوباره همه طبرستان را گرفت (ابن اسفندیار، ۲۹۲/۱-۲۹۳). سختگیری‌های اسفار بن شیرویه و به‌ویژه کشتار و خشونت‌های او در قزوین با مردم به بهانه همکاری آنان با نیروهای اعزامی خلیفه و نیز توهین‌های وی به شعائر دینی (مسعودی، ۲۸۱/۴؛ مسکویه، ۲۳۲/۵) سبب شد پایگاه خود را حتی نزد نظامیان از دست بدهد. مسعودی می‌نویسد: او که ری، جرجان، قزوین، ابهر، قم، همدان و کرج (فضاهای جدید برای دیلمیان) را در دست داشت، در ابتدا به نام سامانیان خطبه می‌خواند، اما چون سپاهش فراوان شد و کارش بالا گرفت، علیه سامانیان طغیان کرد. او مسلمان نبود. تصمیم گرفت برای خود تاجی بسازد و تختی از طلا درست کند و با سامانیان بجنگد. مقتدر، هارون بن غریب را به نبرد با وی اعزام کرد. بین آن دو درگیری‌های فراوانی روی داد. مرداویج، سردار وی که از سوی او و برای به اطاعت آوردن سلار فرمانروای آذربایجان به آنجا رفته بود، بر ضد اسفار با سلار از در اتحاد و سوگند در آمد. چون به نزدیک اسفار رسید به سرداران او نامه نوشتند و آنها را به سوی خویش خواندند. سرداران هم که از اسفار رنجیده خاطر بودند، او را رها کردند و مرداویج او را شکست داد و اموال او را تصرف کرد و چندی بعد بر او دست یافت و او را کشت (مسعودی، ۴/۴-۲۸۲؛ ابن اسفندیار، ۲۹۵/۱). حمزه اصفهانی این واقعه را به انتقال موقت حکومت به گیلانیان تعبیر می‌کند (حمزه اصفهانی، ۲۱۷). مرداویج نیز ناچار بود خواسته‌های سپاه را بر آورده سازد. او پس از دستیابی بر خزانه اسفار، به سرداران و سپاهیان جیره و جایزه داد. چون خبر پرداخت

مقرری درخور توسط او پراکنده شد بسیاری از مردم شهرها رو به سوی او نهادند و سپاهش بزرگ شد و کارش استواری یافت. چون آن ولایت که مرداویج داشت برای او کافی نبود و اموال آن نیاز سپاه را برآورده نمی‌ساخت بنابراین سرداران خود را به سوی قم، کرج ابودلف، برج، همدان، ابهر و زنجان فرستاد (مسعودی، ۲۸۴/۴). برادرزاده خود را نیز به سوی مردم همدان فرستاد، اما لشکر اعزامی خلیفه با کمک مردم همدان، او و چهار هزار سپاهی او را از گیل و دیلم کشتند. مرداویج به همدان لشکر کشید و سپاه او سه روز شمشیر، زوبین و خنجر (سلاحهای ویژه دیلمیان) بر مردم نهادند و خلق زیادی را کشتند. علان قزوینی را به دینور فرستاد و او نیز تعداد زیادی را در آن شهر کشت و تعدادی از جوانان شهر را به اسارت گرفت. سپاه مرداویج تا حلوان که سرحد جبال و عراق بود راندند و اموال بسیاری به غنیمت گرفتند (مسعودی، ۲۸۵/۴-۲۸۶). مرداویج خود به اصفهان تاخت. مسعودی، مورخ همزمان این حوادث، تعداد سپاهیان او را در هنگام حرکت به سوی اصفهان و بدون در نظر گرفتن آنانی که به سوی ری، قم، همدان و یا دیگر ولایات فرستاده بود ۴۰ یا ۵۰ هزار به‌شمار آورده است (همو، ۲۸۷/۴). هر چند باید در این گزارش‌ها با دیده احتیاط نگریست، اما مسلم است که خلاء قدرت به‌طور کامل در غرب ایران و عراق در حال نمایان شدن بود (برای نمونه ر.ک. بوسه، ۲۱۷ به بعد و وقایع‌نامه‌های مختلف مانند ابن اثیر ذیل سال-های ۳۱۷ تا ۳۳۴ق) و تعداد نیروهای سرگردانی که به مزدوری در سپاه سردارانی مانند مرداویج روی می‌آوردند، هر لحظه در حال افزایش بود چرا که قدرت به این سرداران رو آورده بود. این نیروها به مدیریت صحیح مالی و امکانات نظامی و آذوقه نیاز داشتند. مسلم است که بخش زیادی از این نیروها دیلمی بودند و با گسترش تحرک و اسکان این نیروها در نقاط مختلف، زمینه مناسب برای پیوستن آنان در آینده‌ای نه چندان دور به برادران بویه‌ی رقم می‌خورد. مرداویج که گویا دارای تمایلاتی باستان-گرایانه بود تاج و تختی زرین فراهم کرد و درصدد بر آمد به بغداد لشکر کشد. اما

بدرفتاری او با ترکان سپاهش موجب شد او را در حمای در اصفهان به قتل رسانند (مسعودی، ۲۸۷/۴). مسعودی شمار ترکان سپاه او را چهل هزار نفر ذکر کرده است (همو، ۲۸۸/۴) این تعداد شاید اغراق آمیز باشد اما یکی دیگر از مشکلات حکومت‌های این دوران یعنی نامتجانس بودن سپاه را روشن می‌سازد. مدت حکومت مرداویج از اواخر ذی‌قعدة ۳۱۹ق تا زمان مرگش در ۳۲۱ق یک سال و سه ماه بود (حمزه اصفهانی، ۲۱۷). با کشته شدن او «بانک برآمد و سپاه پراکنده گشت. مردم یکدیگر را غارت می‌کردند. خزاین به چپاول و اموال به غارت رفت. آنگاه دیلمیان و گیلانیان به خود آمدند و گردآمده و رای زدند و گفتند اگر چنین پراکنده باشیم و ما را رهبری نباشد که اطاعت او کنیم نابود خواهیم شد و یک سخن شدند که با وشمگیر، برادر مرداویج، بیعت نمایند. آنگاه پس از آن‌که بسیاری از سپاه پراکنده شده بودند، با وشمگیر بیعت کردند و او بسیاری از اموالی را که بر جای مانده بود بر آن‌ها پخش کرد و نیکی نمود. پس از آن در ری فرود آمد» (مسعودی، ۲۸۸/۴). از این گزارش وابستگی سپاهیان به فرمانده خود به خوبی هویداست. اگر آنان بر سرداری گرد نمی‌آمدند به گفته خودشان با نابودی روبه رو می‌شدند. این نقل قول، مطلب دیگری را نیز مشخص می‌سازد که عبارت از این است که افراد زیادی در این زمان فقط به طور حرفه‌ای کار نظامی انجام می‌داده‌اند و حیاتشان بسته به این کار بوده است. همان‌طور که گفته خواهد شد مرداویج سردارانی را برای اداره یا تصرف به مناطق جدید اعزام کرده بود. یکی از این افراد علی بویه بود که نامزد حکومت کرج ابودلف گشت. مرداویج که به او ظنین شده بود، دستور بازگشت او را داد اما علی امتناع ورزید. مرداویج در صدد سرکوب او برآمد اما مرگ امانش نداد. پس از کشته شدن مرداویج بخشی از سپاه او به علی بویه و گروهی به رهبری بجکم پس از اخذ خراج از دینور و کسب اموال فراوان به خلیفه عباسی در عراق پیوسته بودند (همانجا).

شرایطی که در بالا به توصیف آن پرداخته شد شرایطی دوگانه بود که علی بویه در آن رشد کرد و تجربه اندوخت. بنابراین رشد بنیانگذاران حکومت آل بویه در چنین فضایی از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است. با آن که آنان در دوره علویان به تشیع گرویده بودند اما گمان می‌رود به تجربه، سیاست‌های تندروانه علویان و زیاریان را در مقابله با عباسیان و نفوذ معنوی آنان ناکارآمد یافتند و به همین دلیل با آن‌که بر خلیفه دست یافتند اما نهاد خلافت را در مسیر هدف‌های خود حفظ کردند و به گفته کاهن میان شیعیان و سنیان موازنه قدرت ایجاد کردند (Cahen, 1352). بی‌گمان نظام طایفه‌ای و مرکز گریز رشد یافته در شمال ایران از سال‌های پایانی دولت ساسانیان و سده‌های پس از آن تا برآمدن آل بویه سبب اصلی عدم تمرکزی گردید که از آغاز حکومت آنان در سه منطقه ری، شیراز و بغداد رخ نمود و مشخصه متمایز کننده آن از دیگر حکومت‌های ایران پس از اسلام گردید. تمرکزگریزی پس از مرگ عضدالدوله (۳۷۲ق) نیز در پرتو همین اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیش‌گفته قابل تحلیل است. برخی بر این عقیده‌اند: از آن‌جا که حکومت بویه‌یان حکومتی کاملاً نظامی بود (بوسه، ۱۱۹) و امیران بویه‌یی نتوانستند نگرش خود را که جنبه نظامی‌گری بر آن مسلط بود تغییر دهند، از ماجراجویانی نظامی به صورت حاکمانی مستقر در نیامدند (Bosworth, 158). همو می‌نویسد: مسأله پرداخت مواجب سربازان، پیوسته امیران بویه‌یی را نگران می‌داشت. اگر آنان سرزمین‌هایی را که در عراق و ایران غربی به تصرفشان درآمده و در زمان اوج خلافت عباسیان به شکوفایی رسیده بود و نظام اداری پیچیده این مناطق را که با افراد سامان دهنده آن به میراث برده بودند، به خوبی مورد توجه قرار می‌دادند و از این منابع به‌درستی بهره‌برداری می‌شد و توسعه می‌یافت، نیازهای نظامی‌شان برطرف می‌شد. اما به‌طور مثال همان‌طور که مسکویه روایت می‌کند ابن‌عمید، وزیر بزرگ، از انجام اصلاحات مورد نظر خود از آن‌روی ناتوان ماند که اربابش رکن‌الدوله با آن‌که بر بسیاری از دیلمیان برتری داشت هنوز هم دارای خوی چپاول‌گرانه بود و نسبت به

رعایای خود و منافع اقتصادی و اجتماعی درازمدت قلمرو خویش توجه چندانی نداشت. او تنها بدان می‌اندیشید که به سربازان خود مرتب حقوق بدهد و آنها را راضی نگه دارد (Boworth, 159). البته همان‌گونه که برخی پژوهشگران غربی به خوبی دریافته‌اند و در بالا نیز اشاره شد ساختاری که به آن پرداختیم تأثیرهای غیر قابل انکار و بسیار ریشه‌داری بر بویهیان گذاشت اما به نظر می‌رسد باسورث با این که در آغاز نوشته خود از بدبینی منابع نسبت به آل‌بویه می‌نالد در این جا خود بدام آن افتاده است. از این نکته نباید غفلت کرد که آل‌بویه در مقایسه با حکومت‌های همزمان خود مانند صفاریان و زیدیان به مراتب بهتر از امکانات سود جستند و به دست‌آوردهای قابل توجهی نیز دست یافتند که در غرب ایران تأثیراتی روشن بر جای نهاد که پرداختن به آن فرصت دیگری می‌طلبد. مثلاً آنان دست کم در دوره قدرت خود تا حد زیادی از خشونت نظامیان زیر دست خود در مقایسه با خودسری‌هایی که در دوره علویان و اسفارین شیرویه و مرداویج به خرج می‌دادند کاستند و کارها را به دست دانشمندانی مانند ابن‌عمید و صاحب بن عباد سپردند. شاید بتوان گفت که ساخت و سازهایی که در دوره آنان شروع شد علاوه بر آن که مانند دیگر هنرهای عهد آنان متأثر از دید مذهبی و غیرمحافظة‌کارانه آنان (در برابر مذهب اهل سنت) بود (گالدیری، ۱۸-۱۹) مبنایی برای معماری حکومت‌هایی مانند سلجوقیان گردید. مهمترین شاهد این ادعا برگزیده شدن اصفهان به عنوان پایتخت سلجوقیان بود، شهری که در زمان آل‌بویه بسیار مورد توجه بود و ساخت و سازهایی مهم و از جمله مسجد جمعه در آن صورت یافته بود (همو، ۳۲ و ۴۸-۵۰).

این فرایند خود برآیندی از یک سلسله تحولات بطنی بود که «روی متحده» آن را در قالب وفاداری‌های فردی و گروهی و روابط پدرخواندگی و دست پروردگی (مولا و غلامی) به بررسی نشسته نشان داده است که در جامعه آن روز ایران به‌ویژه میان فرماندهان و نظامیان، روابطی ویژه بر مبنای سودرسانی افراد فرادست به فرودست

پدیدار شد و به برآمدن اشخاصی از نظامیان از طریق وفاداری فرودستان می‌انجامید اما این آل‌بویه بودند که توانستند به صورتی ویژه از این نظام بهره‌برند و حکومتی به مراتب پایدارتر تشکیل دهند (Mottahedeh, chapters 2 and 3). علی عمادالدوله از همان آغاز به اهمیت ایجاد ارتباط مطلوب با زمین‌داران و اشراف به خوبی واقف بود و می‌دانست که وجود آنان برای جلب مردم و نیز استفاده از سرمایه آنان در تأمین نیازمندی‌های سپاه بسیار کارساز است. از نمونه‌های مهم زمینداران برجسته‌ای که علی در آغاز با او مرتبط شد و او نیازمندی‌های سپاهش را در برابر دیگر مدعیان برآورده ساخت ابوطالب زید بن علی نوبندگانی در شهر نوبندگان فارس (حدود ۳۲۲ق) بود (مسکویه، ۳۹۶/۱) که شاید همان‌طور که از نامش پیداست زیدی بوده است اما گمان می‌رود یکی از دلایل همکاری او با علی امید به ایجاد دولتی پایدار برای برقراری امنیت در امور اقتصادی بوده باشد. احمد معزالدوله نیز با این‌که زمیندار مشهوری به نام یحیا شوشی پیشتر در هنگام پیشروی او به سمت عراق با نیروهای خلیفه و بریدیان بر ضد وی همکاری کرده بود با او روابط نیکویی برقرار کرد و پیشکار وی یعنی مهلبی را به دبیری خود و بعدها به وزارت برگزید (متحده).

نتیجه

آل‌بویه که از دیلمیان برآمدند و خود حکومتی نسبتاً پایدار را در ایران شکل دادند، در سال‌های پیش از دستیابی به حکومت، در منطقه‌ای رشد کردند که پیوسته در دست حکومت‌های گوناگون دست به دست می‌شد. شرایط جغرافیایی و بومی منطقه دیلم به طور خاص و شرایط مناطق شمال ایران به طور عام مبنایی برای شروع قدرت‌گیری برادران بویه شد. آنچه بیش از همه دیلمیان را بیش از پیش درگیر مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و ورود آنان به صحنه‌های گسترده‌تر ساخت، شکل‌گیری نظامی به نام علویان طبرستان بود که وجه تمایز آن با دیگر حکومت‌ها دشمنی با خلفای عباسی

بود، اما نتوانست شرایطی (به‌ویژه مالی) را برای دوام خود فراهم آورد. با توجه به آنچه در مقاله آمد علت این مسأله را در درجه اول می‌توان به وابستگی آنان به نیرویی بیگانه یعنی دیلمیان دانست که همواره درصدد کسب منافع خود بودند و با این نظام سیاسی همراه و درآمیخته نشدند. همین مسأله پایه مشکلات دیگر علویان گردید. آنان از گسترش پایدار مرزهای خود به مناطق جنوبی البرز که راه‌های مهم تجاری (مانند جاده ابریشم) از آنها می‌گذشت ناتوان ماندند. البته بخشی از این ناتوانی به دلیل آن بود که قدرت‌هایی مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان و نیروهای اعزامی خلیفه در این زمان اقتدار بیشتری داشتند و مانع راه علویان بودند در حالی که از بخت خوش بویه‌یان برخی از بین رفتند و برخی در حال احتضار بودند. تقاضاهای مکرر سپاهیان مزدور و سودجویی آنان و درگیری‌های خانوادگی در میان علویان، آنان را از پی افکندن نظامی اداری و برنامه‌ریز بازداشت و آنان به خاطر وجود تناقضات فکری با نظام اجتماعی منطقه هرگز قادر به ایجاد ساختار اقتصادی و منابع پایدار نشدند. بنابراین دولت آنان همواره از لحاظ مالی در وضعیتی شکننده قرار داشت و برای تأمین خواسته‌های روزمره خود ناگزیر بود حالتی تهاجمی داشته باشد. این خود سبب افزایش تضادهای محلی و منطقه‌ای شد که گزارش‌های اندکی از آن بر جای مانده و در برخورد ناصر کبیر با واقعیت‌های ریشه‌دار منطقه نمونه‌های آن آمد که البته به برآشوباندن مخالفان کمک می‌کرد. هجوم‌های گاه و بیگاه روس‌ها و ترکان را نیز نباید از یاد برد. این اوضاع آشفته و سلطه نظامی‌گری و مهاجرت عوامل انسانی سبب می‌شد منابع اقتصادی منطقه تحت کنترل علویان در بخش‌های صنعتی، بازرگانی و کشاورزی دچار آسیب‌های جدی شود. همین وضعیت در حکومت‌های زودگذر اسفار بن شیرویه و مرداویج نیز ادامه یافت و از تعامل درست نیروی انسانی و شرایط محیطی پیشگیری کرد. این اوضاع بی‌آنکه در آن اغراق و بزرگنمایی صورت گیرد باید به عنوان بخشی از میراثی که نصیب حاکمان دیلمی آل بویه شد و نیز به‌عنوان درآمدی بر ساختار اقتصادی آل

بویه مورد مذاقه قرار گیرد تا راهکارهای آل بویه برای برون رفت از این شرایط و میزان توفیق یا عدم توفیق آنان روشن تر گردد. منابع و برخی قراین نشان می‌دهند که برادران بویه با توجه به چنین زمینه‌ای کوشیدند از راه‌های گوناگون، تعادلی میان خواسته‌های نامحدود نظامیان و مردمان قلمرو خود به وجود آورند. آنان به سرعت قلمرو خود را به مناطق مختلف گسترش دادند و تا حدی به ویژه در زمان عمادالدوله از خشونت‌های زمان مرداویج و اسفار کاستند. همچنین از طریق مشارکت دادن بزرگان محلی و منطقه‌ای و در نظر گرفتن منافع آنان، تسکین احساسات مذهبی و اهدای اقطاع گوناگون که شاید به زعم حاکمان بویه بخشی از کارکرد آن می‌توانست کاستن از تحرک همواره نظامیان و مشارکت آنان در امور کشاورزی باشد و نیز ایجاد امنیت و توسعه راه‌های بازرگانی و تلاش در جهت غلبه بر مشکلات کشاورزی و برقراری مقرری‌های ثابت تر برای سپاهیان و تقویت جایگاه دیوانسالاران در مقابل نظامیان، تا اندازه زیادی در ایجاد ساختار اقتصاد پیشروتری به ویژه تا پایان حکومت عضدالدوله کامیاب شدند که پرداختن به ابعاد گوناگون آن مجال دیگری گسترده‌تر می‌طلبد.

کتابشناسی

- ابن اسفندیار کاتب، بهاءالدین محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، کتابخانه خاور، ۱۳۲۰ ق.
- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر، بی تا.
- ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابودلف، مسعربن مهلهل، *سفرنامه ابودلف در ایران*، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، تهران، زوار، ۱۳۵۴.
- اصطخری، ابی اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، *مسالك و ممالك*، چاپ دخویه، تهران، (افست) کتابخانه صدر، بی تا.
- بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله، *سر السلسلة العلویة*، نجف، انتشارات حیدریه، بی تا.
- بوسه، هیربرت، «ایران در عصر آل بویه»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴ (از اسلام تا سلاجقه)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۱۷.
- _____، *لباب الانساب و الالقاب*، به کوشش السید مهدی الرجایی، قم، منشورات مکتبه آیه الله النجفی المرعشی، ۱۴۱۰ ق.
- پرتو، افشین، «در جستجوی خاستگاه بویهیان»، *گیله‌وا*، ش ۶ و ۷، ۱۳۷۱.
- ترکمنی آذر، پروین، *دیلمیان در گستره تاریخ ایران* (حکومت‌های محلی، آل زیار، آل بویه)، تهران، سمت، ۱۳۸۴.

التنوخى، القاضى ابى على محسن بن على بن محمد، *نشوار المحاضره و اخبار المذكره*، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۲۴ق.

الحسنى، ابى العباس، *المصاييح در اخبار ائمه زيديه فى طبرستان و ديلمان و جيلان*، به كوشش، فيل فرد مادي لونج، بيروت، المعهد الألمانى للأبحاث الشرقيه، ۱۹۷۸م.
شاپور شهبازى، عليرضا، «ارتش در ايران باستان»، *مجله باستان شناسى و تاريخ*، سال ۱۰، ش. ۲، ۱۳۷۵.

الصباى، ابراهيم بن هلال، «المنتزع من الجزء الاول من الكتاب المعروف بالتاجى فى اخبار الدوله الديلميه»، *اخبار ائمه زيديه فى طبرستان و ديلمان و جيلان*، به كوشش، فيل فرد مادي لونج، بيروت، المعهد الألمانى للأبحاث الشرقيه، ۱۹۷۸م.
قمى، محمد بن حسن، *تاريخ قم*، ترجمه حسن بن عبدالملك قمى، به كوشش سيد جلال الدين تهرانى، تهران، توس، ۱۳۶۱.

كبير، مفيض الله، *آل بويه در بغداد*، ترجمه مهدى افشار، تهران، رفعت، ۱۳۸۱.
كرمر، جوئل ل، *احياءى فرهنگى در عهد آل بويه*، ترجمه سعيد حنايى كاشانى، تهران، مركز نشر دانشگاهى، ۱۳۷۵.

كسروى، احمد، *شهر ياران گمنام*، تهران، جامى، ۱۳۷۹.
گالديرى، اوژينو، *مسجد جمعه اصفهان در دوره آل بويه*، ترجمه حسينعلى سلطانزاده پسيان، بى جا، سازمان ملى حفاظت آثار باستانى ايران، بى تا.
گلشنى، عبدالكريم، «گيلكان و ديپلميان در اران»، *گيلهوا* (ويژه تاريخ)، ش ۴۰ و ۴۱، ارديهشت ۱۳۷۶.

گيزلن، ريكا، «اقتصاد عصر ساسانى»، *جامعه و اقتصاد عصر ساسانى*، ترجمه حسين كيانراد، تهران، سخن، ۱۳۸۵.

مستوفی قزوینی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.

مسعودی، حسین بن علی، *مروج الذهب*، قم، منشورات دارالهجره، بی تا.
مسکویه، ابوعلی، *تجارب الامم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، توس، ۱۳۷۶.
مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
مینورسکی، ولادیمیر، *فرمانروایی و قلمرو دیلمیان*، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، بررسی های تاریخی، سال یکم، ش ۲ (۱۳۹-۱۶۲) و ش ۴ (۱۲۱-۱۲۸)
حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۳.

الناطق بالحق، ابی طالب، «کتاب الافادة فی تاریخ ائمة السادة»، *اخبار ائمة زیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان*، به کوشش، ویلفرد مادلونگ، بیروت، المعهد (الألمانی للأبحاث) الشرقيه، ۱۹۷۸ م.

نخجوانی، هندوشاه بن سنجر، *تجارب السلف*، به کوشش عباس اقبال، تهران، طهوری، ۱۳۴۴.

هاخ مایر، کلايوس یو، «نامه های شخصی، مکاتبات رسمی؛ دیوان انشاء آل بویه»، ترجمه علی یحیایی، *فصلنامه تاریخ اسلام*، سال نهم، بهار و تابستان، شماره ۳۳-۳۴.

Bosworth, C. E., "Military Organisation under the Būyids of Persia and Iraq", *Oriens*, Vol.18, 1965.

Cahen, Cl. "Buwayhids or Buyids", *EI2*, (Leiden-New York) 1993 .

Donohue, John J., *The Buwayhid Dynasty in Iraq 334H./945 to 403/1012 Shaping Institutions for the Future*, Brill, 2003.

Kabir, Mafizullah: *The Buwayhid Dynasty of Baghdad*, Calcutta, 1964.

Minorsky, V., "Daylam", *EL2*, Leiden-New York, 1993.

Mottahedeh, Roy, *Loyalty and Leadership in an Early Islamic Society* (Princeton), 1980, repr. London/ Newyork. 2001.

Treadwell, Luke., *Buyid Coinage: A Die Corpus, 322 – 445A.H.*, Oxford , 2001.